



پیغام عشق

قسمت سیصد و نود و یکم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۳ گنج حضور، بخش اول

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان کرد طرب‌سازی

باطن او جدّ جد، ظاهر او بازی

طرب‌سازی: فراهم آوردن وسایل خوشی.

خداوند در این لحظه ابدی به صورت هشیاری در انسان، پایان زندانی شدن در جسم و پایان افتادن در زمان مجازی را تجربه کرد و با طرب‌سازی، جوشش شادی بی‌سبب، خود را بیان نمود. به عبارت دیگر خداوند در انسان، بی‌فرمی و بی‌زمانی را تجربه کرد. باطن خدا یعنی زنده شدن هشیاری به بی‌نهایت و ابدیت و بی‌زمان شدن در انسان، بسیار جدی است؛ اما ظاهر یار که ظاهر انسان است، یعنی جسم، فکر، هیجان، جان جسمی، اتفاقات، وضعیت‌ها و کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها بازی‌ست. به عبارتی این درک هشیاری جسمی و دیدن از طریق همانیدگی‌ها و جدی گرفتن فکرها و همانیدگی‌ها کاملاً غلط است، تنها مهم، فضاگشایی و زنده شدن انسان به ذات شادی بی‌سبب است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

جمله عشاق را یار بدین علم کشت

تا نکند هان و هان، جهل تو طنازی

یار، خداوند، همه عاشقان را با علم طرب‌ناکی، جوشش شادی بی‌سبب که با فضاگشایی از مرکز عدم می‌آید، نسبت به من‌ذهنی کشته‌است و تو را نیز با همین روش خواهد کشت. خیلی مواظب باش که جهل من‌ذهنی، دیدن از طریق همانیدگی‌ها دلربایی و دلبری نکند؛ چراکه نمی‌شود با دانش من‌ذهنی با خدا و سکون درون، یکی شد. به عبارت دیگر،



خداوند از طریق انسان می‌خواهد طرب ایجاد کند، شادی و برکاتش را در جهان پخش نماید و فضای گشوده‌شده درونش را همچون سازی بنوازد، در انسان به رقص درآید و شادی و برکات زندگی را به ارتعاش درآورد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

اگر نه عشق شمس‌الدین بدی در روز و شب ما را

فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

خداوندا، اگر هر لحظه برای ما امکان فضاگشایی، عدم کردن مرکز، دسترسی به عشق و یکی بودن با تو و استفاده از خرد و برکات زندگی وجود نداشت ما بیچاره می‌شدیم؛ چراکه با وجود دام من‌ذهنی، پریدن از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر و سبب‌سازی و شرطی‌شدگی‌های ذهن، نمی‌توانستیم هیچ آسایش و راحتی در این جهان پیدا کنیم.

[درست است که ذهن با سبب‌سازی، «چه چیزی سبب چه چیزی می‌شود کار می‌کند» و این روش برای کارهای بیرونی مفید است، اما من‌ذهنی برای بقای خودش، از قانون «هرچه بیشتر بهتر» پیروی کرده و زندگی را در همانیدگی‌ها و زیاد شدن آن‌ها می‌داند. این سیستم سبب‌سازی برای زنده شدن به خدا کار نمی‌کند؛ اگر اتفاق این لحظه را قضاوت کنیم و درمقابل آن براساس شرطی‌شدگی‌های ذهن، مقاومت کنیم نه تنها به خدا زنده نمی‌شویم بلکه آسایش هم نخواهیم داشت].

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

بت شهوت برآوردی، دمار از ما ز تاب خود

اگر از تابش عشقش، نبودی تاب و تب، ما را

بت شهوت: بت من‌ذهنی؛ شهوات نفسانی هم‌چون بت است.

دمار از کسی برآوردن: هلاک کردن او از بیخ و بن.

تاب: تابش

تاب و تب: تابش و گرمی

اگر تابش عشق شمس‌الدین، تابش و گرمی فضای گشوده شده نبود و ما از روشنایی و گرمای عشق او برخوردار نمی‌شدیم در این صورت بت من‌ذهنی با تابش انرژی مخربش، ما را نابود کرده و دمار از روزگار ما در می‌آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۸

چشمِ حسِ افسرد بر نقشِ مَمَرِّ

تُشِ مَمَرِّ می‌بینی و، او مُسْتَقَرِّ

مَمَرِّ: گذرگاه؛ مجرا؛ محلّ عبور

مُسْتَقَرِّ: محلّ قرار گرفتن؛ استوار؛ برقرار

چشمِ حس، یعنی چشمِ من‌ذهنی، بر نقشِ فکرها و اتفاقاتی دوخته شده که از این لحظه می‌گذرند، دائماً حواسش به این است که از آن‌ها زندگی بخواهد. تو نیز هر لحظه از چیزهای گذرا زندگی می‌خواهی و فقط آن‌ها را می‌بینی؛ درحالی‌که تو به‌عنوان امتداد خداوند، مستقر و ساکن در این لحظه ابدی هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۹

این دویی اوصافِ دیدِ اَحْوَلِ است

وَرَنهِ اوّلِ اَخرِ، اَخرِ اوّلِ است

اَحْوَل: لوچ؛ دوبین



این دویی، یکی من هستم و یکی زندگی، از خصوصیات دید دوبین من ذهنی است؛ در حالی که اول همان آخر و آخر همان اول است، مرکز عدم و پوسته من ذهنی خود اوست. تنها یک هشپاری است که از خدا جدا شده، هم‌هویت شده و در حال آزاد کردن خودش از دام همانیدگی هاست.

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۳

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ...»

«اوست اول و آخر [همه چیز خود اوست و این هم با ذهن فهمیده نمی شود.]» ...

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۰

هی ز چه معلوم گردد این؟ ز بَعَث

بَعَث را جو، کم کن اندر بَعَث بَحَث

چگونه این مطلب زنده شدن به بی‌نهایت خداوند روشن می‌شود؟ تنها از طریق خالی کردن مرکز خود از هم‌هویت‌شدگی‌ها. تنها با عدم شدن مرکز انسان که این همان برانگیخته شدن است. با فکر نمی‌شود به خداوند زنده شد، در این مورد بحث نکن، فقط او را بجو. مرکزت را از هم‌هویت‌شدگی‌ها خالی کن، بحث کردن فایده ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۱

شرطِ روز بَعَث، اوّل مردن است

زان که بَعَث از مُرده زنده کردن است

بَعَث: قیامت



نخستین شرط روز قیامت، مردن نسبت به من ذهنی است. قیامت زنده کردن مردگان به خداوند، در همین لحظه صورت می‌گیرد. برانگیخته شدن، از مرده من ذهنی، هشیاری را بیرون می‌کشد. برای این کار باید همانیدگی‌ها شناسایی شده و مرکز انسان از آن‌ها خالی گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

جمله عالم زین غلط کردند راه

کز عدم ترسند و، آن آمد پناه

همه مخلوقات عالم، انسان‌هایی که من ذهنی دارند به این علت راه را گم کرده‌اند، که از عدم کردن مرکزشان، این فضای گشوده شده و دیدن با هشیاری نظر می‌ترسند، درحالی‌که پناهشان همان مرکز عدم است؛ زیرا تنها در این صورت زندگی می‌تواند به آن‌ها کمک کند و آن‌ها را از گرفتاری من ذهنی و هشیاری جسمی نجات دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۵

هم تو تانی کرد یا نِعْمَ الْمُعِينِ

دیده معدوم‌بین را هست‌بین

نِعْمَ الْمُعِينِ: یاور نیکو

معدوم‌بین: نیست‌شده؛ نیست و نابود

خداوندا، ای بهترین کمک و یاورم، من فضا را می‌گشایم تا هر اتفاقی را پذیرا شوم، طبق قانون قضا، تو اتفاق به وجود می‌آوری و من می‌پذیرم، در اطراف اتفاق فضا باز می‌کنم تا تو را که بهترین یاورم هستی به مرکزم بیاورم، خداوندا، تو قادری چشم معدوم‌بین من‌های ذهنی که تو را نمی‌بینند و فقط از جسم‌ها آگاه هستند، هست‌بین و خدایین فرمایی.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۶

دیده‌ای کو از عدم آمد پدید

ذاتِ هستی را همه معدوم دید

چشمی که از نیستی پدید آمده است، ذاتِ هستی را به صورتِ نیستی می‌بیند. [دیده‌ای که از هم‌هویت‌شدگی‌ها به وجود می‌آید، ذاتِ هستی یعنی خدا را معدوم می‌بیند، اصلاً نمی‌بیند. شما به‌عنوان هشیاریِ جسمی این لحظه را به صورتِ فرمِ این لحظه می‌بینید؛ درحالی‌که، این لحظه زندگی بی‌فرم است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۳۲

کی نظاره اهلِ بخریدن بُود؟

آن نظاره گولِ گردیدن بُود

نظاره‌گران، چه‌طور ممکن است خریدار باشند؟ آن‌ها فقط اهلِ گشت‌زدن بوده و نمی‌خواهند چیزی بخرند، درست مثل کسی که به بازار می‌رود و به‌جای خرید فقط درباره قیمت‌ها سؤال می‌کند.

[خیلی از انسان‌ها هم حافظ و مولانا می‌خوانند، به کلاس‌های مختلف می‌روند ولی چیزی نمی‌خواهند بخرند، زیرا اگر خریدار باشند، باید فضا را باز کرده و روی خودشان کار کنند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۴

دیده تن دایماً تن‌بین بُود

دیده جان، جانِ پُرفن‌بین بُود



دیده تن یعنی هشیاری جسمی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها دائماً ظاهر آدم‌ها را می‌بیند؛ پس بنابراین خودش و خدا را هم به صورت جسم می‌بیند، اما دیده عدم‌بین، چشم باطن‌بین، آن جانی را می‌بیند که پُر از فضای گشوده‌شده، خرد، حس امنیت و شادی بی‌سبب است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰

جهدِ فرعونی، چو بی‌توفیق بود

هرچه او می‌دوخت، آن تفتیق بود

تفتیق: شکافتن

چون جهد فرعونی یعنی تلاش و کوشش من‌ذهنی، همیشه بی‌نتیجه و کار بی‌مزد بود، هرچه می‌دوخت از هم گسسته می‌شد، یعنی هرچه ما در ذهن و با مرکز همانیدگی می‌بافیم، دائماً به هم می‌ریزد و به هیچ جا نمی‌رسد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۴۱

جز عشق او در دل مکن، تدبیر بی‌حاصل مکن

اندر مکان منزل مکن، لا کن مکان را ساعتی

غیر از عشق او که در اثر فضاگشایی پدیدار می‌شود، در مرکزت چیز دیگری نگذار و با من‌ذهنی‌ات تدبیرهای بی‌حاصل نکرده و در مکان یعنی در ذهن، منزل مکن. مکان، جسم بودن و هشیاری جسمی را در این لحظه «لا» کن و بگو من از جنس جسم نیستم و هشیاری جسمی، هشیاری اصلی من نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۹

چون الف چیزی ندارم، ای کریم

جز دلی دل‌تنگ‌تر از چشمِ میم



ای خداوند بخشنده، مانند «الف» لخت هستم و چیزی ندارم. من می‌دانم که به‌عنوان امتداد تو و هشیاری قائم به ذات نمی‌توانم چیزی داشته باشم و چیزهایی که ساخته شده این جهان و ذهن هستند نمی‌توانند به من زندگی بدهند. فقط گرفتار یک من‌ذهنی هستم که یک پدیده ساخته شده از فکر است و دلم را مثل چشم «میم» تنگ کرده است! هیچ فضای گشوده شده‌ای در مرکز وجود ندارد، دلتنگ و خیسس بوده و دید کمیابی دارم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

خود ندارم هیچ، به سازد مرا

که ز وهم دارم است این صد عنا

عنا: درد و رنج

خداوندا، در این جهان هیچ چیز ندارم که حال مرا خوب کند، تمام دردهایی که در من وجود دارد، از توهم داشتن است؛ فکر می‌کردم اگر این چیزها را زیاد کنم، حالم بهتر می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۸۱

زان مزد کار می‌نرسد مَر تو را که تو

پیوسته نیستی تو درین کار، گه‌گهی

ای انسانی که روی خودت کار می‌کنی، می‌خواهی به بی‌نهایت خدا زنده شوی، به این دلیل مزد عبادت و تمرین معنوی‌ات را نمی‌گیری که مداومت و تکرار نداری یعنی هر روز به‌طور پیوسته و مداوم فضا را نمی‌گشایی و آموزش‌های مولانا را تمرین و تکرار نمی‌کنی، بنابراین به نتیجه نمی‌رسی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۶۵

ور دو سه روز چشم را بند کنی باتقوا



چشمه چشم حس را بحر در عیان کنی

اگر مدتی با تقوا و پرهیز چشم من ذهنی را بسته و چشم عدم را باز کنی، چشم حس تو از بین رفته و هشیاری جسمی نخواهی داشت بلکه فضا در مرکزت باز شده و تبدیل به دریای در و گوهر می شود؛ مرواریدها، بسته‌های معنوی و نیروی شفابخشی زندگی، جریان پیدا می کنند. بنابراین صبر، شکر و پرهیزست که به ما کمک می کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۲۰

چه شکر فروش دارم که به من شکر فروشد

که نگفت عذر روزی که برو شکر ندارم

وقتی در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی مرکز من را از همانیدگی‌ها خالی کرده و به شکر فروش زندگی، خدا، وصل شدم؛ او هر لحظه به من شادی بی‌سبب و شیرینی زندگی را می‌دهد و حتی یک لحظه هم به من نگفته است که برو شکر ندارم! در حالی که شکر فروش‌های این جهانی، همانیدگی‌ها و شکرهای مصنوعی مثل تأیید، توجه، یا یک چیز جسمی را یک روز می‌دهند و روز بعد دریغ می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید، ور بریزد صد گیاه

عاقبت بر روید آن کشته‌ی اله

اگر صد گیاه همانیدگی مثل پول، نقش، جسم، باور در ما سبز شود، کشت ثانویه بوده و از بین می‌روند؛ چون جنس آن‌ها آفل و از بین رفتنی است و باقی نمی‌مانند؛ عاقبت آن کشت اول یعنی بی‌نهایت خدا، هشیاری خالص، در ما خواهد رویید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشت نو کارید بر کشت نخست



این دوم فانی ست و آن اول دُرست

انسان، کِشتِ جدید همانیدگی‌ها را بر روی کِشتِ نخست یعنی هشیاری اصیل خود می‌کارد، این کِشتِ دوّم فانی و گذراست، از بین می‌رود. اما کِشتِ اولِ باقی می‌ماند و به ثمر می‌رسد یعنی انسان به خدا زنده می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کِشتِ اولِ کامل و بُگزیده‌است

تخمِ ثانی فاسد و پوسیده‌است

کِشتِ اول، هشیاری، انتخاب خدا و کامل و برگزیده است، هیچ ایرادی نداشته و لزومی ندارد که چیزی از بیرون به آن اضافه شود تا بهتر گردد ولی کِشتِ دوم یعنی همانیدگی‌ها، باورها، دردها و چیزهای فیزیکی، فاسدشدنی و پوسیده است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حُکمِ حق گُسترد بهرِ ما بساط

که بگوئید از طریقِ انبساط

خداوند برای ما قدرت تمکین و بساط عدم را گسترده و به ما حکم کرده است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون قضا و کن‌فکان برای ما پیش می‌آورد، با فضاگشایی و از طریق انبساط سخن بگوییم.

با تشکر: سمانه



«به نام خدا»

باسلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار

برنامه ۸۷۴، غزل ۲۹۷۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۷۴

آن دم که دل کند سوی دلبر اشارتی

زان سر رسد به بی سر و باسر اشارتی

عنایات و برکات پی در پی خداوند، بی وقفه، در این لحظه جاری است؛ تا دل ما آگاه و تسلیم باشد و نوشنده این رحمت یا با بودن در فضای بسته، تنگ و تاریک و شکننده مقاومت و قضاوت و می دانم ذهن، بی نصیب و بی بهره از این جام گوارا، شیرین و حیات بخش!

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۷۴

زان رنگ اشارتی که به روز الست بود

کآمد به جان مؤمن و کافر اشارتی

اشارات روز الست، تجدید پیمان با زندگی، در تسلیم بی چون و چرا و پذیرش کامل اتفاقات، نهفته و به شرط «بلی گویان» بودن، زندگی از این اشارات رمزگشایی می کند و در انسان من ذهنی که در حال ستیزه با زندگی است و اجازه نمی دهد خداوند در او جاری شود و در برابر زندگی با می دانم هایش قد ناخراشیده و ناتراشیده ذهن را علم کرده، دست نخورده باقی می ماند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۷۴

زیرا که قهر و لطف کزان بحر در رسید



بر سنگ اشارتی است و به گوهر اشارتی

در دریای زندگی، موج‌های خروشان و موج برمی‌خیزند و مقصود ازل، تسلیم است و رضا؛ حال اگر رضا به داده دهیم و گره از پیشانی بگشاییم، در تسلیم و شکر و بی‌قضاوتی و بی‌مقاومتی، همان گوهر آفرینشیم و در غیر این صورت، با بودن در ذهن و فضای دویی و خود را در میان دیدن و خوب و بد کردن، چون سنگ فسرده و منجد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۷۴

بر سنگ اشارتیست که بر حال خویش باش

بر گوهرست هر دم، دیگر اشارتی

زندگی نونو تازه و فراوان، در این لحظه جاری‌ست، اما مرکز مملو از نقطه‌چین‌ها، از این برکات، بی‌نصیب و بی‌بهره است و در فضایی که خداوند برایش می‌گشاید و به او مهلت می‌دهد؛ همچنان در آن وضعیت باقی می‌ماند.

قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۲۰

«كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»

هر دو دسته یعنی انسان همانیده با چیزها و انسانی که مرکزش عدم است را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم و عطای پروردگارت از کسی منع نشده است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۷۴

بر سنگ کرده نقشی و آن نقش بند اوست

هر لحظه سوی نقش ز آزر اشارتی



با اصرار بر توهمِ زندگی گرفتن از چیزها و انباشته کردن نقطه چین‌ها، لحظه‌لحظه، نقشی بر سنگ همانیدگی‌ها مهر می‌شود و ماندن انسان همانیده و بت تراش که با نبودن در این لحظه، بت همانیدگی‌ها را می‌تراشد، در زندان تنگ و تاریک ذهن، حتمی و مسجل می‌گردد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۷۴

چون در گهر رسید اشارت، گداخت او

احسنت، آفرین چه منور اشارتی

مرکز خالی شده و رسته از چیزها، در این لحظه از انوار و حرارت زندگی، برخوردار است.

مرحبا بر مرکز رها شده از دام‌ها که جاذب انوار و عنایات ایزدی است؛ حرارت این عشق جاننش را می‌گدازد، بقایای همانیدگی‌ها را ذوب می‌کند و چهار برکت عقل، قدرت، هدایت و حس‌امنیت از مرکز عدم آزاد می‌شود و بر جاننش جاری.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۷۴

بعد از گداز کرد گهر صدهزار جوش

چون می‌رسید از تَف اذر اشارتی

از حرارت و گرمی مرکز عدم، هزاران ترجمان برمی‌خیزد و دلبر نگارین، به هزاران نقش بی‌بدیل، نقش‌آفرینی می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۷۴

جوشید و بحر گشت و جهان در جهان گرفت

چون آمدش ز ایزد اکبر اشارتی



مرکز خالی از چیزها، گرما و حرارت عشق و عنایات ایزدی را درمی‌رباید و می‌جوشد و حرارت این جوشش، این دم، فضا را دربرگیرنده و بازتر می‌کند تا جایی که تمام وضعیت و فرم‌ها و هرآن‌چه در این جهان است یعنی جهان اصغر در جهان وجود و مرکز عدم او یعنی جهان اکبر جای می‌گیرد و عمق می‌یابد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۷۴

ما را اشارت‌یست ز تبریز و شمس دین

چون تشنه را ز چشمه کوثر اشارتی

چشمه کوثر و فراوانی خداوند همواره جاریست و آماده تا تشنگان را بنوشاند و سیراب کند؛ تا کدام دل قابل افتد و علاج تشنگی کند، ان شاءالله.

والسلام

با احترام، سرور از شیراز



برگرفته از برنامه گنج حضور

برنامه ۸۷۴

موضوع: اُنصِتوا: ساکت باش

اُنصِتوا یعنی ساکت باشید. سکوت نزدیک‌ترین حالت ما به خداوند است. سکوت یعنی اتفاق این لحظه در ذهن ما، هیاهو ایجاد نمی‌کند، چون ما به اتفاق این لحظه توجه نمی‌کنیم؛ بلکه به فضای سکوت و سکون اطراف و دربرگیرنده آن توجه می‌کنیم. ساکت کردن ذهن، پرهیز و فریب نخوردن از حیلۀ من‌ذهنی است. اگر ما به‌عنوان من‌ذهنی ساکت شویم، زندگی از طریق ما سخن می‌گوید.

سکوت ظاهری و پرهیز از صحبت کردن، فقط یک جنبه از اُنصِتوا است. اگر ما به‌عنوان من‌ذهنی ساکت و خاموش شویم، زندگی در ما و از طریق ما ارتعاش می‌کند و می‌آفریند.

قرین:

هر انسان یا موضوعی که در ارتباط با ماست و ما از آن انرژی جذب می‌کنیم، قرین ماست و جنس ما را نیز تعیین می‌کند. قرین یک ترازو و وسیله شناسایی است. اگر قرین ارتعاش یک من‌ذهنی شده‌ای و ارتعاش او در تو مقاومت ایجاد می‌کند، بپذیر که از جنس من‌ذهنی در مرکز خودت هست. با فضاگشایی و شناسایی همانیدگی مربوطه و پذیرش آن، گُن‌فکان هشیاری ما را از آن جسمیت آزاد کرده و ما شایسته می‌شویم که قرین نیکوتری از نظر ارتعاش به زندگی داشته باشیم. قرین یک نیروی تبدیل هم هست. دل ما از قرین خو می‌دزد. ما می‌توانیم با انتخاب هشیارانۀ قرین خود، با زندگی در فرآیند تبدیل هشیاری، همکاری کنیم. ما باید هشیارانۀ با زندگی و انسان‌های زنده به زندگی قرین شویم و هشیارانۀ از قرین شدن با من‌ذهنی پرهیز کنیم.

توجه کنیم که قرین شدن لزوماً از طریق کم کردن فاصله فیزیکی انسان‌ها نیست. به هر شکلی ما خود را در معرض ارتعاش کسی قرار می‌دهیم، قرین او شده‌ایم. هنگامی که خود را قرین یک من‌ذهنی پیدا می‌کنیم، راه نجات از طریق



مقاومت و فکر و حیلۀ من ذهنی نیست. بهترین انتخاب ما فضاگشایی است و قرین شدن با خود زندگی در این فضای گشوده شده است.

به تجربه شخصی و یا از بزرگان راه آموخته‌ایم که دیو، حضور را دوست ندارد. دیو به هر کسی که متعهدانه روی خود تمرکز و کار معنوی می‌کند، حمله می‌کند. حتماً حمله می‌کند! بسیار هشیار باشیم که دیو با حیلۀهای مخفیانه، ما را از قرین‌های معنوی مان جدا نیندازد؛ وگرنه ما را تنها در بیابان ذهن، گیر انداخته و چه بسا ما را به جمع‌هایی بیندازد که ارتعاش درد و دردسازی دارند.

اهمیت پرهیز از تبلیغ و دعوت دیگران به راه معنوی خود و دقت در انتخاب روابط در این جا بیشتر روشن می‌شود.
قانون جبران؛ بده و بستان:

جبران معنوی: من ذهنی را به زندگی، خدا، پس بده و هشیاری حضور یا نظر را بستان.

جبران مادی: در عوض گرفتن دانش معنوی عوض بپرداز.

قانون تعهد و هماهنگی:

با اجرای قانون جبران به فضاگشایی درون، متعهد شو و تعهد را محکم کن و ادامه بده.

با تشکر فریده از هلند



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com